

امروز ما با دو واقعیت مواجهیم. یکی اینکه ظرفیت‌های دانشگاهی در کشورمان رشد چشمگیری کرده‌اند و دوم اینکه این ظرفیت‌ها نمی‌توانند به اقتصاد ملی کمک کنند. تلاش‌های فکری و سیاستی زیادی تحت عناوین مختلف مانند ارتباط صنعت و دانشگاه نیز طی سال‌های گذشته اتفاق افتاده ولی باز هم دردی دوا نشده است. بسیاری از اصحاب اندیشه‌ورزی در حوزه مدیریت تکنولوژی و سیاست‌گذاری علم و فناوری در این رأی به اتفاق نظر رسیده‌اند که اساساً مطالبه فناوری از دانشگاه کاری اشتباه است؛ دانشگاه، نهاد آموزش و تحقیقات علمی است و اینکه این قدر ما تلاش می‌کنیم دانشگاه محور توسعه فناوری شود راه به جایی نخواهد برد. به نظر می‌رسد ما باید نگاهی دوباره به وضع تاریخی‌مان راجع به نهاد دانشگاه و انتظارات‌مان از آن بیندازیم تا بتوانیم این مسأله را در افق بالاتری بفهمیم و به حل آن بپردازیم.

تقریباً از دهه پنجاه شمسی که درآمدهای نفتی ما رشد جدی کرد و از سویی فرصت‌های کسب‌وکار درون‌زا به دلایل مختلف فعلیت نیافت چند حوزه میزبان منابع راهبردی ما برای توسعه بوده است. دانشگاه، بخش دفاع، بخش ساخت‌وساز و حوزه‌های پولی و مالی و واسطه‌گری، که البته از همه آنها مهم‌تر دانشگاه بوده است که ما در این نوشتار به آن می‌پردازیم. منظور از منابع راهبردی توسعه، سرمایه انسانی نخیه (و هزینه-فرصت آنها) و منابع بودجه‌ای و حمایت‌هایی است که توسط دولت برای یادگیری، توانمندسازی و رشد تخصیص می‌شود. سال‌هاست که مهم‌ترین شغل در کشور ما هیأت‌علمی است و همه حتی کسانی که در حوزه‌های دیگر مسیر رشد همواری داشته‌اند یا می‌توانند داشته باشند به هر دری می‌زنند تا به فضای دانشگاه و امتیازات آن دست پیدا کنند. به همین خاطر امروز بهترین سرمایه انسانی کشور در دانشگاه‌هاست و رقابت‌های استانی و منطقه‌ای باعث شده ساخت‌وسازها و زیرساخت‌های بسیار قابل توجهی در دانشگاه‌ها رسوب کند. در نتیجه چنین روندی، امروز وقتی نگاهی به تعداد دانشجو و هیأت‌علمی و سرفصل‌ها و ردیف‌های بودجه مربوط به علم و فناوری و نهادهای آموزشی و پژوهشی می‌اندازیم با اعداد و ارقام و ظرفیت‌های قابل توجهی روبرو هستیم؛ با یک نگاه سرانگشتی به سند بودجه ۹۳ به طور میانگین ما حدود ۲۰ دانشگاه با بودجه سالانه ۲۰۰ میلیارد تومانی در کشور داریم به غیر از دانشگاه‌های کوچک و متکثر فروان. اگر به این هزینه، در یک دوره عمر توجه کنیم و بسیاری از هزینه‌های پنهان دیگری را که برای نهاد دانشگاه می‌شود به حساب آوریم با ظرفیت عجیب و غریبی روبرو می‌شویم.

البته روشن است که اهمیت این منابع تنها به خاطر حجم و اندازه نیست. ما در حوزه‌های دیگری مثل آموزش و پرورش، کشاورزی، نفت و شهرسازی نیز احتمالاً منابع بیشتری هزینه کرده‌ایم. اهمیت منابع مالی و انسانی دانشگاه به خاطر این است که این منابع مهمترین نیروهای رشد ما بوده و هستند. یعنی دولت و جامعه ایرانی اگر بنا بود در ظرف مقدرات خود منابعی را کنار بگذارند احتمالاً به همین مقداری می‌رسید که به دانشگاه تخصیص داده شده است. خلاصه اینکه بخش مهمی از سرمایه انسانی مستعد جامعه تحت عنوان هیأت‌علمی و بخش مهمی از عمر افراد جامعه تحت عنوان دانشجو و بخش مهمی از منابع مالی تحت عنوان بودجه جاری و تملک دارایی سرمایه‌ای مثل ساختمان و آزمایشگاه و زیرساخت‌ها در دانشگاه ذخیره شده است.

همچنین وقتی می‌گوییم نهاد دانشگاه صرفاً به دانشگاه‌هایی مثل تهران و شریف و شیراز اشاره نمی‌کنیم بلکه نهادهای شبه‌دانشگاهی مثل جهاد دانشگاهی و نهادهای پژوهشی تحت پوشش وزارتخانه‌های دولتی یا حتی پارک‌های علم و فناوری را نیز باید به حساب آورد چرا که در همه اینها یک عادت‌واره و به تعبیر دیگر یک نوع سبک زندگی وجود دارد.

در نتیجه چنین روندی، امروز اگر کسی بخواهد تقاضای دانشی و فناوریانه‌ای خود را به جایی عرضه کند مطمئناً مهم‌ترین گزینه‌اش دانشگاه است به خاطر اینکه شرکتی که بتواند اثبات ظرفیت و احراز صلاحیت کند در بسیاری حوزه‌ها به سختی پیدا می‌شود اما در دانشگاه این کار به راحتی صورت می‌گیرد یعنی طرف تقاضا به راحتی می‌تواند به ظرفیت دانشگاه و صلاحیت اساتید پی برده و به آن اعتماد کند. به عبارت دیگر امروز برای دانشگاه نوعی برند و اعتبار و اعتماد نیز به وجود آمده است. البته نباید نادیده گرفت که دانشگاهیان نیز در فن بازاریابی با «نشان دادن در باغ سبز» مهارت‌های ویژه‌ای پیدا کرده‌اند.

انباشت سرمایه در دانشگاه به صورت طبیعی نوعی مطالبه ملی از دانشگاه ایجاد می‌کند. دولت و جامعه پس از اینکه سال‌ها بهترین منابع خود را در دانشگاه پس‌انداز کرده‌اند انتظار دارند که دانشگاه نیز در صف مقدم رشد فناوری و توسعه کشور باشد. امروز دولت و جامعه از دانشگاه انتظار دارند در محصولات و فناوری‌های کلیدی و نوظهور وارد شود، پتنت ثبت کند، شرکت دانش‌بنیان از خود منشعب کند، دانش فنی بفروشد و از درآمد حاصل از خدمات فنی، مشاوره، فروش دانش و پتنت، خود را رشد دهد. یعنی مهاجرت گسترده استعدادها و منابع ملی به دانشگاه و حمایت، امید، انتظار و دل‌بستگی فزاینده‌ای که دولت و جامعه به این نهاد پیدا کرده است باعث شده «هزینه‌های مبادله» در دانشگاه پایین به نظر برسد.

اما این داستان قسمت غم‌انگیزی نیز دارد. ما وقتی به منطق تولید ملی، توسعه فناوری و کسب و کارهای دانش‌بنیان و تجارب جهانی نگاهی می‌اندازیم می‌بینیم که نهاد دانشگاه نمی‌تواند چنین نقشی داشته باشد. تجربه ما در سال‌های اخیر این موضوع را نشان می‌دهد؛ مثلاً تجربه طرح‌های کلان ملی که در سال‌های اخیر از سوی وزارت علوم و شورای عطف دنبال شد به خوبی نشان داد که دانشگاه در کشور ما نمی‌تواند ظرف توسعه و انباشت فناوری‌هایی که به بازار و مشتری وصل می‌شوند باشد. باید به ظرف بنگاه وفادار بود و اگر حمایتی مقدور است آن را به بنگاه‌ها اختصاص داد. حتی تلاش‌هایی که برای بنگاه‌دار کردن دانشگاه‌ها صورت گرفت نشان داد که دانشگاه نمی‌تواند بنگاه معناداری ایجاد کند و بنگاه‌داری دانشگاه، الگوی عجیبی به نظر می‌رسد. دلیل این موضوع هم چندان پیچیده نیست. دانشگاه نمی‌تواند تعهد و مسئولیتی در برابر سرانجام منابع و پروژه‌هایی که به او واگذار می‌شود بپذیرد. مثلاً اگر رؤسای دانشگاه با لابی و تلاش فراوان پروژه‌ای را برای دانشگاه گرفتند و این پروژه به سرانجام نرسید کسی آنچنان که باید پاسخ‌گو نیست. دلیل دیگر این است که منابع دانشگاه (یعنی استاد و دانشجو) آزاد و منفرد است و هیچ رئیس دانشگاهی نمی‌تواند این منابع را بر اساس یک راهبرد یکپارچه بسیج کند (البته این قاعده کلی یک استثناء مهم و قابل تأمل دارد و آن هم دانشگاه‌های نظامی است. در این دانشگاه‌ها رئیس دانشگاه می‌تواند مانند رئیس یک سازمان صنعتی عمل کند و همه را در راستای استراتژی مشخصی بسیج کند. شاید به همین دلیل نیز این دانشگاه‌ها نسبت به منابع مالی و انسانی در اختیار خود، دستاوردهای موفق‌تری از سایر دانشگاه‌ها داشته‌اند). نظام ارزیابی دانشجو و ارتقاء استاد و فقر برنامه‌های پژوهشی و کار گروهی که کلیت و هویت و اجتماع علمی ایجاد کنند نیز البته دلایل مهم دیگری است که باید به آن اشاره کرد. به همه عوامل فوق تعطیلی سه‌ماهه دانشگاه‌ها را هم بیفزایید! همه این موارد باعث می‌شود که هزینه‌های مبادله با دانشگاه و درون دانشگاه به مراتب بالاتر از بنگاه باشد.

این نقدها هرچند مستدل به مطالعات و تجربیات جهانی هستند اما به نظر می‌رسد هر چقدر ما نهاد دانشگاه را با این لحن نقد کنیم فایده‌ای ندارد. امروز در نهاد دانشگاه سخت‌افزار، سرمایه انسانی و قدرت سیاسی قابل ملاحظه‌ای انباشته شده است و به محض اینکه هر حمایت و منبعی برای کاشتن بذر فناوری جدیدی نمایان شود، توسط دانشگاه بلعیده خواهد شد. به عبارت دیگر دولت هر چقدر بخواهد از طرف عرضه و تقاضا در یک حوزه پیشرفته حمایت کند (به اصطلاح به جبران شکست بازار همت گمارد) منابعش خواه و ناخواه سر از دانشگاه‌ها در می‌آورد یعنی بخش عمده تلاش‌های دولت برای بالابردن سهم تحقیق و توسعه در تولید ناخالص ملی (که امروز می‌خواهیم آن را از ۴٪ به ۴ درصد برسانیم) روانه دانشگاه می‌شود. مثلاً معاونت علمی ریاست جمهوری در دوره اخیر، تلاش داشته حمایت‌هایش را بر اساس منطق اقتصادی پیش برده و به تعبیری سیاست‌گذاری و سرمایه‌گذاری‌هایش در جهت ایجاد بنگاه‌های دانش‌بنیان باشد اما همواره منابعش با خطر افتادن در تله دانشگاه و نهادهای پیرامونی آن مواجه است و به سختی می‌تواند از مغناطیس دانشگاه خود را جدا کرده و به سمت قابلیت فناورانه بنگاه‌ها حرکت کند. به غیر از معاونت علمی و وزارت علوم حتی دانشگاه‌ها در جذب منابع توسعه فناوری سایر بخش‌ها نیز می‌توانند موفق عمل کنند. به عنوان مثال فرض کنید امروز وزارت نفت تصمیم بگیرد برای ایجاد یک قابلیت فناورانه خاص در ظرف بنگاه‌های کشور، پولی را کنار بگذارد هنوز این سیاست روی کاغذ نیامده سهم بزرگی از آن را دانشگاه‌ها به خود اختصاص خواهند داد. امروز هم زمره جابجایی اجرای قانون شرکت‌های دانش‌بنیان از معاونت علمی به وزارت علوم به گوش می‌رسد.

به نظر می‌رسد این ایده که به دنبال جایگاه بهینه نهاد دانشگاه باشیم و در گفت‌وگوهای سیاسی مان تأکید کنیم که دانشگاه باید به آموزش و تحقیق پردازد و سودای توسعه فناوری را از سر بیرون کند و به جای آن پشتیبان ظرفیت جذب بنگاه‌ها باشد رؤیایی بیش نیست و

جز انفعال نسبت به وضع موجود نتیجه‌ای ندارد. سیاست‌پژوهان ما تمایل دارند روی نقش بهینه و کلاسیک نهادهایی مثل دولت و دانشگاه و روند ایده‌آل رشد آنها تأکید زیادی کنند و گاه از وضعیت تاریخی آنها غافل می‌شوند. ما باید جایی برای دانشگاه در توسعه فناوری پیدا کنیم و برای این کار باید روی مسأله انباشت‌ناپذیری دانشگاه، گفتگویی جدی کنیم.

چرا دانشگاه در یک چرخه باز است؟ چرا قابلیت فناورانه در دانشگاه رسوب نمی‌کند؟ یا به تعبیر دیگر اینکه چرا دانشگاه در یک حلقه بسته ارزش‌آفرینی قرار نمی‌گیرد مسأله اصلی است. دانشگاه تا امروز هر چند در انباشت منابع خوب عمل کرده است و تراکم منحصر به فردی از پتانسیل‌های نخبگی و نیروی جوان را درون خود دارد اما در انباشت قابلیت بسیار ضعیف بوده است. اینکه چرا دانشگاه، انباشت‌پذیر قابلیت‌ها نیست و رفت‌وآمد استاد و دانشجو چیزی به نام قابلیت در آن بر جای نمی‌گذارد یا اگر بگذارد به سرعت تبخیر می‌شود مسأله‌ای است که باید درباره آن به گفتگو نشست. مراد از قابلیت چیزی است که می‌تواند ارزش ایجاد کند. دانشگاه منبع ارزش‌آفرینی را دارد اما برای تبدیل آن به ارزش، قابلیت ندارد!

اگر این وضع را بفهمیم باب گفتگو برای ارتقاء نهاد ایرانی دانشگاه در مسیر توسعه فناوری گشوده شده و فضا برای نوآوری‌های نهادی در آن و حرکت به سمت گونه‌های جدید دانشگاه فراهم می‌گردد.

جواد وزیری

دکترای سیاست‌گذاری علم و فناوری دانشگاه تربیت مدرس